

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث در این بود که اخراج روح مؤمن از بدن او با اخراج روح کافر از بدن او تفاوت زیادی دارد و آیاتی که دلالت بر این معنا داشت را اشاره کردیم و برخی از روایاتی که این مطلب را دلالت دارد را هم اشاره کردیم.

این آیه 27 سوره مبارکه محمد(ص) که قبلاً خواندیم «فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ اذْكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ» بیان کردیم که از ذیل آیه به عنوان يك تعلیل استفاده می شود که این معنا اختصاص به کفار ندارد، این «یضربون وجوههم و ادبارهم» شامل هر کسی می شود که در دنیا فعلی را انجام داده که سخط خدا را به دنبال داشته، سخط همان غضب خداست و کسی که عملی را انجام داده که مانع از رضوان خدا و رضایت خدا شده. این نکته را عرض کردیم که این «ذلك» به عنوان يك تعلیل است که در این آیه شریفه آمده و می شود این مطلب را از آن اشاره کرد.

آیات قبل از این آیه «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ اذْكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ» يك روایتی در ذیل این آیه در کتاب بحار نقل کرده، این روایت قابل توجه است. در جلد 30 بحار صفحه 163، این را از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می کند. ما راجع به تفسیر علی بن ابراهیم که بالآخره این تفسیر مال چند نفر است؟ آیا مال علی بن ابراهیم است یا ابی الجارود است یا مال شاگرد علی بن ابراهیم؟ يك بحث مفصلي داریم که در سایت هست و می توانید از آن استفاده کنید. در این روایت «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى» ایشان نقل می کند «نزلت في الذين نقضوا عهد الله في أمير المؤمنين» این آیه در مورد آنهایی که عهد خدا را در مورد امیرالمؤمنین نقض کردند نازل شده. يك نکته ای را راجع به روایات تفسیری کنیم و آن این است که گاهی اوقات در روایات به عنوان مصداق می آیند يك مطلبی را ذکر می کنند، «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا» اگر در روایت وارد شود که یکی از مصداقبش کسانی هستند که ولایت امیرالمؤمنین(ع) را نقض کردند. اما این روایت يك مطلب بالاتری را می گوید، این آیه در مورد اینها نازل شده، نه اینکه این آیه يك معنای کلی قبلاً داشته، يك مصداقش هم می تواند ناقضین عهد امیرالمؤمنین و ولایت امیرالمؤمنین باشد، چون در این روایت دارد «نزلت في الذين نقضوا عهد الله في أمير المؤمنين» آنهایی که ولایت امیرالمؤمنین(ع) را قبول نکردند، این آیه در مورد آنها نازل شده. «الشيطان سَوَّلَ لَهُمْ» باز در روایت دارد «أَيَّ حَيِّنَ لَهُمْ» یعنی این شکستن نقض را خیلی آسان کرد برای اینها. بعد مصداق «الشيطان» را می گوید «وهو فلان» فلان را معنا نمی کند که مراد کیست، ولی روشن است! «و أملا أي بسط لهم أملا يكون مما قال محمد شيئاً»، أملا را معنا کردیم که در لغت یعنی کسی که آرزوی دراز دارد تعبیر می شود.

اما بر حسب این تفصیلی که در اینجا آمده أملا لهم، شیطان را مصداقش را ذکر کرده و این «بسط لهم عن لا يكون مما قال محمد شيئاً» یعنی طوری زمینه را فراهم کردند که آنچه که پیامبر(ص) در مورد امیرالمؤمنین بیان کرده چیزی باقی نماند.

«ذلك بأنهم قالوا للذين كرهوا ما نزل الله» این آیه بعد است که می گوید «أي يعني أمير المؤمنين، سنطيعكم في بعض الأمر يعني في الخمس عن لا يردوه إلي بني هاشم» اینها آمدند به همان افراد گفتند که ما با شما هستیم که يك کاری کنیم که دیگر خمس به

دست بني هاشم نرسد «والله يعلم إسرائهم قال الله فكيف إذا توفتهم الملائكة بضربون وجوههم وادبارهم بنكسهم و بغيهم و امساكهم الأمر بعد عن ابرم عليه ابرام» چرا ملائكة به صورت اينها مي زنند؟ چون اينها نقض پيمان كردند. چرا به پشت اينها مي زنند در زمان قبض روح؟ براي اينكه اينها امساك كردند آن امر محكمي كه قبلاً در نزدشان ثابت بود. و خدا مي فرمايد شما كه اين كار را كرديد «إذا ماتوا ساقطتهم الملائكة إلى النار فيضربونهم من خلفهم و من قدامهم ذلك بأنهم اتبعوا ما اسخط الله» ما اسخط الله يعني ولايت آنهائي كه به ناحق جاي پيامبر نشستند، كه من ذكر اين روايت را بيشتر به اين جهت امروز خواستم عرض كنم كه از آيه استفاده مي شود كه هر كسي كه ولايت اميرالمؤمنين (ع) را قبول نكند و ولايت آنهائي كه به ناحق جاي پيامبر (ص) نشستند را بپذيرد اين هم از مصاديق «اتبعوا ما اسخط الله» است.

ما اسخط الله يعني چه؟ يعني موالات فلان و فلان، اولي و دومي، «و ظالمي أمير المؤمنين عليه السلام» و لذا در آخر آيه دارد «فأحبط أعمالهم» اينها چون ولايت اميرالمؤمنين را انكار كردند هر عملي هم كه قبلاً انجام دادند از نماز و روزه و حج و زكات و جهاد و هر كاري هم كه در زمان پيامبر انجام دادند، همه مورد حبط قرار مي گيرد و از بين مي رود.

اين روايت را در كتب خودمان داريم، در جلد سيزدهم روح المعاني (آلوسي)، آلوسي متوفاي 127 قمري است و تفسير روح المعاني يكي از تفاسير بسيار مهم در نزد اهل سنت است؛ آنجا روايتي را از ابن مسعود نقل مي كند، عجيب است! آلوسي خودش معروف است به بغض نسبت به اميرالمؤمنين يا شيعيان، اين روايت را از ابن مسعود نقل مي كند كه ابن مسعود مي گويد «ما كنا نعرف المنافقين علي عهد رسول الله (ص) إلا ببغضهم علي بن ابي طالب» اصلاً منافق در زمان پيامبر معيار و شاخصه اش اين بود كه بغض نسبت به اميرالمؤمنين داشت. بعد مي گويد عين همين روايت را ابن عساکر از ابن سعيد نقل مي كند و بعد مي گويد «و عندي أن بغضه رضي الله تعالى عنه من اقوي علامات النفاق» مي گويد نه تنها بغض اميرالمؤمنين از علائم نفاق است بلکه از قوي ترين علائم نفاق است. «فإن أمنت بذلك فيا ليت شعري ماذا تقول في يزيد» آلوسي مي گويد اگر اين حرف را از من قبول مي كني كه بغض اميرالمؤمنين از اقوي علائم نفاق است راجع به يزيد چه مي گويي؟ «أكان يحب علياً كرم الله تعالى وجهه أن كان يبغضه» يزيد نسبت به اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب بغض داشت يا او را دوست داشت؟ «ولا اظنك في مريّة من أنه عليه اللعنة كان يبغضه» اينجا آلوسي يزيد را لعن کرده، شماديد كه چقدر اهل سنت و وهابيت به فضاحت افتادند كه الآن برخي شان مي گويند در اينكه آيا مي شود يزيد را لعن كرد يا نه، اشكال و بعد مي گويد جايز نيست! اينجا خودش مي گويد تو شك نداري كه يزيد عليه اللعنة «كان يبغضه أشد البغض و كذا يبغض ولديه الحسن و الحسين، علي جدّهما و أبويهما و عليهم الصلاة و السلام» بعد دنباله اش مي گويد «كما تدلّ علي ذلك الآثار المتواترة».

مي خواهيم بگويم كه اين روايت در ذيل همين آيه روح المعاني آورده و شاهدش هم اين است كه نظير اين روايتي كه ما در بحار يا برخي كتب ديگرمان داريم. مثلاً مرحوم فيض در صافي جلد پنجم صفحه 29 از روضة الواعظين نقل مي كند از امام باقر (ع)، راجع به اين آيه كه «اتبعوا ما اسخط الله و كرهوا رضوانه» مي گويد «كرهوا علياً أمر الله بولايتة» اينها نسبت به اميرالمؤمنيني كه خدا امر به ولايت او کرده بود كراهت داشتند. ما اسخط الله را هم در دنباله اش ذكر مي كند.

نتيجه:

فقط مي خواستم عرض كنم كه نتيجه اين است كه دنبال آن بحث گذشته اين «ذلك» تحليل است و اين تحليل به اين معناست كه هر كسي در دنيا عملي را انجام بدهد كه موجب سخط خدا بشود، اولين گرفتاري اش در نزع او از بدنش است! حالا اين درجات و مراتب دارد، غضب خداي تبارك و تعالي هم مراتب دارد، مسئله ي مخالفت با ولايت اميرالمؤمنين، كه خدا به پيامبر فرمود اگر اين را نگوئي اصلاً رسالت خود را انجام ندادي، آن در اعلي درجه ي سخط خداست اگر كسي اين ولايت را قبول نكند، از آن كه پائين ببائيم، اعمال ديگري هم وجود دارد كه اين موجب سخط خداست و انسان بايد خيلي مراقب باشد كه در زندگي كاري نكند كه موجب سخط خداي تبارك و تعالي بشود.

در دنباله ي بحث، بحث ما در اين است كه مي خواهيم از آيات و روايات بفهميم كيفيت نزع روح مؤمن و كافر به چه نحوي

است؟ اینجا سؤال این است که آیا ما بیائیم بر حسب همین ظاهر آیات که در مورد ظالمین، کافرین، منافقین، آنهایی که با و افکار اعمالشان سخط خدا را به دنبال داشتند، بگوئیم قبض روح اینها بسیار شدید و مشکل است، و در مقابل، قبض روح مؤمنین خوب است. «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» که ما بحث مفصلی کردیم درباره این طیبین، آیا مسئله اینطور است؟ یا ممکن است که در این روایات، وقتی انسان روایات را می بیند يك سؤالاتی به وجود بیاید، چه بسا در يك نظر بدوی انسان بگوید بعضی از روایات با هم سازگاری ندارد! آیا می توانیم بگوئیم موت برای هر انسانی سخت است، چه مؤمن و چه غیرمؤمن، اصلاً بگوئیم موت يك ماهیت بسیار سختی دارد هم برای مؤمن و هم برای غیر مؤمن. منتهی يك سختی های مضاعفی هست که «**بضریون وجوهیم و ادبارهم**» مال کفار و منافقین است که مؤمن از آنها راحت است، ولی خود نزع روح بسیار مشکل است. در روایات در سیره پیامبر اکرم (ص) ملاحظه کردید که حضرت در هنگام احتزار يك ظرف آبی کنارشان بود و دائماً دست مبارکشان را می زدند به این آب و به صورتشان می زدند و ذکر «لا اله الا الله» می گفتند و می فرمودند که «**إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكْرَاتٍ**» موت سكرات دارد، یعنی سكرات شامل انبیاء هم می شود، یعنی با دست زدن به آب و خواندن «**لا اله الا الله**» حضرت می خواسته این کار را يك مقداری برای خودش آسان کند و آمادگی پیدا کند.

در نهج البلاغه در خطبه 109 آمده «**إِنَّ لِلْمَوْتِ غَمَرَاتٍ**» دیگر نمی گوید موت کافر یا موت مؤمن. موت غمرات دارد، غمرات یعنی شدائد، غمره به معنای شدائد است، منتهی يك شدائدی که همه ی وجود را می گیرد، ألم و درد يك قسمتی از بدن را می گیرد اما غمره یعنی يك دردی که همه ی وجود را می گیرد «**إِنَّ لِلْمَوْتِ غَمَرَاتٍ**». امیرالمؤمنین فرمود: «هي افضع عن تستغرق بصفة» اصلاً نمی توانم توصیفش کنم، شدیدتر این است که با يك لفظ بیان شود که موت چیست؟ «**أَوْ تَعْتَدِلْ عَلَي عَقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا**» امیرالمؤمنین می فرماید موت را نمی توانم طوری بیان کنم که عقول اهل دنیا بتوانند آن را بسنجند، مثلاً بگویند درد این موت 20 درجه است، دردش مثل این ضربه است، يك وقتی است که يك دردی و مشکلی است که آدم می تواند میزان سنجی کند بگوید این به اندازه ی ده ضربه است که به سر آدم می خورد، به اندازه ی این است که آدم را از يك ارتفاع صد متری بیندازند، می فرمایند میزاني ندارد از میزان های اهل دنیا که بتوانیم موت را معنا کنیم.

از همین جا وارد این آیه شریفه شویم در سوره ی مبارکه «ق» آیه 19 «**وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ**» سكرات موت فرا می رسند و به حق هم می آیند این «بالحق» متعلق به «جاءت» است، یعنی این سكرات حقاً می آید، یعنی این يك مطلب ثابت مسلمی است که موت دارای سكرات است. «ذلك ما كنت منه تحيد» خدای تبارك و تعالی می فرماید این سكرات همان است که تو از آن فرار می کردی. نکته ای که در این آیه ی شریفه وجود دارد این است که معلوم می شود موت يك حقیقت سُرآمیز دارد، یعنی اینقدر شدید است که عقل انسان نمی تواند او را درک کند، چه چیز را می گویند سُر، در جایی که فرض کنید يك کسی شرابی می خورد حالت مستی پیدا می کند، آنجایی که يك کسی اینقدر دردش شدید است که به حالت سُر می رسد. البته در این طرف قضیه هم هست که انسان گاهی در لذت به حالت سُر می رسد، سُر در این حالت های مختلف است. مثلاً قدر جامع اینها گیجی، حیرت، سردرگمی است، یعنی موت يك خصوصیتی دارد که اصلاً نمی فهمد که چه اتفاقی می افتد، حالا چرا؟ طبیعت مرگ اینطور است، ملك الموت که می خواهد نزع روح کند این يك حالتی است که تازه برای انسان اتفاق می افتد، تا به حال نبوده و انسان تا به حال نمی توانسته تصویر کند که چطور هست؟ اینکه در بعضی روایات داریم حتّی از اولیاء خدا ترس از موت داشتند، برای این است که با هیچ تصویری از تصاویر دنیوی قابل تطبیق نیست، و لذا تعبیر به سُر می شود، سكرة الموت. خود موت اینطور است یا انسان می بیند يك شرایط عجیبی که تا به حال ندیده، يك موجودات عجیبی که تا به حال ندیده، يك عالم عجیبی که تا حالا ندیده.

در روایات عالم برزخ که يك کسی از این دنیا به آن دنیا می رود اهل آن عالم اطلاع پیدا می کنند اما چون خودشان این مسیر را طی کردند اینها به هم می گویند فعلاً سراغش نرویم، بگذاریم يك مدّتی از این حالت خارج شود، چون اگر به سراغش بروند هم فایده ندارد، مثل اینکه يك کسی در يك استخری در حال غرق شدن باشد این را بیرون بیاورند، اصلاً نمی فهمد که چه کسی کمکش می کند و چه کسی آمد بالای سرش و چه کسی نیامد؟ این شدائد و گرفتاری ها را دارد.

پس آیا نزع خود سکره است، خود حقیقت مرگ این چنین است؟ بعد اینکه دیدن شدائد و خصوصیات بسیار عجیب آن عالم برایش سُکرآور است، و یا اینکه بگوئیم مثلاً اینهایی که دنیاپرست هستند که در يك آن می‌بینند دارند همه چیز را از دست می‌دهند، این برایشان این حالت را به وجود می‌آورد.

حالا برای اینکه این روشن بشود، ما روایات متعددی داریم در مورد همین نزع روح انسان مؤمن، انسان کافر، اینها را يك مرور اجمالی روی بعضی از این روایات داشته باشید.

بحث این است که آیا موت يك شدائد ذاتی دارد که همه او را می‌بینند؟ پیامبر، ائمه، اولیای خدا، انسان‌های مؤمن تا بیائیم به اضعف انسان‌ها از حیث ایمان برسیم، بگوئیم همه این شدائد را می‌بینند، که از آیه قرآن همین استفاده می‌شود «جاءت سكرة الموت» آن وقت بعد می‌گوئیم تفاوت با ظالمین و کفار چیست؟ بگوئیم ظالمین غیر از سکره، غمرات را می‌بینند، غمرات شدائد خیلی بدتری است، غیر از غمرات **بضریون و جوههم و ادبارهم** شامل آنهاست، این را بگوئیم یا اینکه بگوئیم اصلاً موت برای انبیاء و اولیا، حتی سکره هم ندارد، انتقال از يك عالم به عالم دیگر بسیار راحت که از بعضی از روایات همین استفاده می‌شود.

جابر از امام باقر(ع) این روایت را نقل می‌کند «قال رسول الله (ص) الناس اثنان واحدٌ أراح و آخر استراح فأما الذي استراح فالؤمن إذا مات استراح من الدنيا و بلاعها» پیامبر فرمود اینهایی که از دنیا می‌روند دو گروهند، یکی‌شان اراح است و دیگری استراح است، استراح یعنی آن کسی که راحت می‌شود، مؤمن از دنیا و بلاء دنیا راحت می‌شود «و أما الذي أراح» آن کسی که راحت می‌کند «فالکافر إذا مات أراح الشجر والدواب و كثيراً من الناس» معلوم می‌شود این آدم کافری که در دنیا بوده باعث ایضاء هم‌هی موجودات عالم است، وقتی این را قبض روحش می‌کنند موجودات دیگر يك نفس راحتی از دست او می‌کشند. (جلد 6 بحار صفحه 151 به بعد)

روایت بعد محمد بن عطیه از امام صادق(ع) نقل می‌کند «قال رسول الله(ص) الموت كفارةٌ لذنوب المؤمنين» خود موت کفاره است، باز این تأیید می‌کند که موت گرفتاری‌هایی دارد و روایاتی هم داریم که این موت سبب تصفیه می‌شود، اگر سبب تصفیه می‌شود نسبت به انبیاء و اولیاء چطور؟ آنهایی که ذنوبی ندارند مسئله چیست؟ عرض کردم در اینجا مرحوم مجلسی رضوان الله علیه حدود 52 روایت نقل کرده و همه این روایات هم نکات خوبی دارد، جمع‌بندی‌ای از این روایات را انشاءالله در جلسات بعد باید داشته باشیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين